

جستاری پیرامون «همای»

دکتر اسماعیل شفق*، جمیله زارعی**

چکیده

همای مرغ استخوان خوار معروفی است که در راسته شکاریان قرار می‌گیرد. شهرت این پرنده در ادبیات فارسی براساس جایگاه اسطوره‌ای آن است؛ آنچنان که سایه این پرنده بر سر هر کس می‌افتاد او را سعادت‌مند می‌دانستند و حتی وی را پادشاه می‌کردند. در علم پرنده‌شناسی این پرنده را در خانواده کرکس‌ها قرار داده‌اند. هما (هومیا یا هوما یا هومیه و یا هومایه) در اوستا به معنای (خجسته) آمده و در شاهنامه از درفش (همای پیکر) یاد شده است. همچنین در اوستا از مرغی به نام «مرغ وارغن» نام برده شده، که فرّ به صورت این پرنده از پیکر جمشید جدا گردیده است. مرغ «وارغن» را برخی سیمرغ، برخی پرنده‌ای از جنس شاهین و برخی به پیروی از (ولف) شاهین و معین هم یکی از معانی همای را «وارغن» آورده است. مرغ وارغن با سیمرغ افسانه‌ای خلط شده؛ ولی در حقیقت «مرغ وارغن» همان همای امروزی است. با وجود اینکه همای در فرهنگ ایرانی پرنده‌ای مشهور است؛ اما نوشته‌های بسیار اندک و پراکنده‌ای درباره آن وجود دارد.

واژه‌های کلیدی

فرّ، همای، سایه همای، مرغ وارغن، اوستا

بیان مسأله

یکی از ارکان مهم پادشاهی فرّ ایزدی است. در ادب فارسی بکرآت از فرّ پادشاهان سخن رفته و در بررسی‌های تاریخ بدفعات موضوع آن مطرح شده است. «فرّ به عنوان نمادی که تأیید الهی را در برداشت مؤید قدرت پادشاهی بود. کم و زیاد شدن فرّ و امکان دسترسی همگان به آن ویژگی مهم آن بود. دارنده فرّ ممکن بود به واسطه شکست، آن را از دست بدهد و یا به مناسبت پیروزی و موفقیت بر قدرت آن بیفزاید» (سودآور، ۱۳۸۴: ۱۴۰).

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا (مسئول مکاتبات) erasht@yahoo.com

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا Zarei_350@yahoo.cim

برای فر نمادهای مانند؛ شمسۀ تیموری، دستارچۀ ایلخانی، دستار ساسانی، قوچ، دیهیم، آشکال دستار و پرتو مهری(همان، ۲۷) ذکر شده است. هر چند مظاهر فرّ، متعدد بودند و بر حسب موقعیت مناسب‌ترین آنها انتخاب می‌شد (همان، ۴۳)؛ اما در این مقاله کند و کاو ما بر سر همای است.

در برخی ملل شاهد حضور جانوران و پرندگانی هستیم که جنبۀ اسطوره‌ای یا قدسی دارند. شاید بتوان گفت حضور اسطوره‌ای پرندگان در ادبیات ملت‌ها بیش از سایر جانوران است. در میان پرندگان هم عقاب بیشترین توجه را برانگیخته است. در فرهنگ ایران، سیمرغ پرنده‌ای افسانه‌ای و «شاه مرغان» است. همای از دیگر پرندگانی است که در ادبیات ایران مورد توجه شاعران بوده است؛ هرچند که حضور بلبل و طوطی را نیز نباید از نظر دور داشت. همای از نظر علم پرنده‌شناسی در گروه کرکس‌ها قرار می‌گیرد، پرنده‌ای تک‌زی، استخوان خوار و گاه مردارخوار است. در ادبیات فارسی آن را صرفاً پرنده‌ای استخوان‌خوار می‌پندارند. عدم اطلاع درست از نحوه زیست این پرنده و باورهای غیرعلمی پیرامون آن باعث شده است که شاهد نوشته‌های نادرست درباره این پرنده باشیم. نام‌گذاری این پرنده به نام‌های عقاب و شاهین دلیلی بر اثبات این مدعاست. برخی سیمرغ را به همای خوشبختی تعبیر کرده‌اند و در بعضی موارد هم این پرنده را با سیمرغ درآمیخته‌اند. در ایران قدیم می‌پنداشتند که داشتن پر یا استخوانی از همای، سعادت و اقبال می‌آورد. زیر سایه هما قرار گرفتن را نیز به فال نیک می‌گرفتند.

سؤالات اصلی ما در این مقاله عبارت‌اند از: ۱- آیا سیمرغ و همای با یکدیگر خلط شده‌اند؟ ۲- آیا «مرغ وارغن» اوستا همان «همای» است؟ ۳- ویژگی‌های زیستی و فیزیولوژی همای چگونه است؟

پیشینه تحقیق

در مورد همای نوشته‌های فراوان و پراکنده‌ای وجود دارد. علاوه بر فرهنگ‌های لغت فارسی، کتاب‌های زیست‌شناسی و جانورشناسی، در کتاب‌های که به اساطیر توجه کرده‌اند چون «فرهنگ ایران باستان» نوشته ابراهیم پورداود، «فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی» نوشته محمد جعفر یاحقی، «اساطیر ایران» نوشته مهرداد بهار و کتاب‌هایی چون «عجایب المخلوقات» نوشته محمدبن احمد طوسی و «فرخ‌نامه» ابوبکر مطهر جمالی یزدی که درباره جانوران به نگارش در آمده‌اند؛ تعداد کتاب‌های که اشاراتی به این پرنده داشته‌اند، اندک نیست. ما قادر به شمارش و بیان همه آن‌ها نیستیم؛ اما آنچه مسلم است این است که بر مبنای هفت جلد فهرست مقالات فارسی، حتی یک مقاله هم درباره همای نوشته نشده است در دایرة المعارف ایرانیکا نیز وضع چنین است. بنابراین می‌توان گفت که این نخستین مقاله‌ای است که به زبان فارسی پیرامون این پرنده نوشته می‌شود.

ویژگی‌های زیستی همای (*Gypaetus barbatus*)

در کتاب‌های پرنده‌شناسی *Gypaetus barbatus* را همای می‌خوانند و در مورد اشتقاق این واژه چنین می‌گویند: «واژه *Gypaetus* از واژه یونانی *gyps* که معنای کرکس می‌دهد، مشتق شده است و واژه *aetus* برای «عقاب» می‌باشد. *Barbatus* واژه‌ای لاتینی برای «ریشدار» است که یکدسته پر زبر در آرواره پایینش خودنمایی می‌کند. اسامی محلی آن *okbab* , *Argul* هستند که معمولاً باشتباه عقاب طلائی نامیده می‌شود. اسم علمی این پرنده «*Bearded*»

(ریشدار) اسم مناسبی به نظر می‌رسد (R و N، 2007:220). در کتابهای پرند شناسی ویژگی‌های فیزیولوژی هما را اینگونه بیان کرده‌اند: «این پرنده ۱۰۲ تا ۱۱۵ سانتی متر طول دارد و بزرگترین کرکس، با ویژگی‌ها و طول بدن متفاوت با سایر کرکس‌هاست. بال هما بلند و باریک و زاویه‌دار، دم بلند و لوزی شکل به رنگ تیره است. روتنه و بال‌ها سیاه، زیرتنه قهوه‌ای کمرنگ و سر به طور کلی نخودی رنگ است. اطراف چشم و ناحیه منقار سیاه‌رنگ است که به موی سیاه ریش مانند در زیر منقار منتهی می‌شود. پرنده نابالغ کاملاً تیره است و این رگه‌ها مشخص‌ترینند» (منصوری، ۱۳۸۷:۱۱۶). طرح بدن در حال پرواز، این پرنده را از سایر لاشخورها متمایز می‌سازد. بیشتر به یک شاهین عظیم شباهت دارد تا به لاشخور (اسکات، بی‌تا، ۹۳). هما کوهستان‌های مرتفع و دورافتاده، پرتگاه‌ها و صخره‌های صعب‌العبور را برای لانه‌سازی و زندگی کردن انتخاب نموده و لانه خود را در نوک بلندترین قله‌ها می‌سازد. در اوایل بهار یک تا دو تخم می‌گذارد که یکی به جوجه هما تبدیل می‌شود. «هما یک پرنده لاشخور است که از همه گوشت‌های موجود و لاشه‌های پوسیده تغذیه می‌کند. در آفریقا در زمین‌های شخم زده، کرم‌ها و حشرات را جستجو می‌کند و گاهی آشغال‌های نزدیک سکونت گاه‌های انسان‌ها را می‌خورد. طعمه‌های زنده بخشی از غذای او را تشکیل می‌دهد» (R و N، 2007:220). استخوان‌های بزرگ جانوران شکار شده و مرده نیز غذای او هستند شاید به همین دلیل به مرغ استخوان خوار معروف است (عطوفت شمسی، ۱۳۸۶:۲۴۳) در ایران به تعداد اندک دیده می‌شود. (منصوری، ۱۳۸۷:۱۶).



ویژگی‌های اسطوره‌ای و افسانه‌ای همای با توجه به فرهنگ‌های لغت فارسی

در فرهنگ‌های فارسی و در ذیل واژه همای اینگونه آمده است: «هما: همایون. همای لفظاً؛ یعنی فرخنده و خجسته. Hu-mâyâ و hu-mâyâ به همین معنی بسیار در اوستا بکار رفته است، پهلوی humâk، اصلاً این کلمه صفت عقاب

است. ولف در فرهنگ شاهنامه، همای را به **adler** (عقاب) ترجمه کرده است. غالباً در ادبیات فارسی همای را پرندهای دانسته‌اند، فرخنده و خجسته که خوراک او استخوان است و در افسانه‌ها گویند که در کشورهای قدیم هرگاه پادشاهی می‌مرد و جانشین نداشت، همای را به پرواز درمی‌آوردند، بر سر هر کسی که می‌نشست؛ او را پادشاه می‌کردند. ولف یکی از معانی همای در شاهنامه فردوسی را درفشی می‌داند که صورت عقاب بر آن منقوش بوده است. باید دانست که عقاب زرین نشانه علم ایران بود و در سر لشکریان در روزگار هخامنشیان شاهین شهپر گشوده و در سر نیزه بلندی برافراشته به همه نمودار بود» (برهان، ۱۳۷۶: ۲۳۶۵).

همای پرندهایست شکارچی و «از راسته شکاریان روزانه، دارای جثه‌ای نسبتاً درشت، پره‌های فوقانی و پشت آن خاکستری مایل به سفید و رنگ سینه زرد مایل به حنایی است و در بالای سر چند عدد از پرها قدری بلندتر و از دو طرف تشکیل دو برآمدگی را می‌دهد و در زیر منقارش نیز قسمی از پرها رشد بیشتری دارند که زیبایی خاص به این پرند می‌دهند. هما با آنکه در طبقه بندی جزء پرندگان شکاری است، غذای آن فقط استخوان است، هما استخوان‌ها را از زمین ربوده و از بالا بر روی صخره‌ها رها می‌کند و پس از قطعه قطعه شدن می‌خورد. هما، عقاب استخوان خوار. قدما این مرغ را موجب سعادت می‌دانستند و می‌پنداشتند که سایه‌اش بر سر هر کسی افتد، او را خوشبخت می‌کند. **varegan** (شاهین، عقاب) که مظهر فرّ کیانی است» (معین، ۱۳۰۸: ۱۳۸۰).

در لغت نامه دهخدا درباره هما چنین می‌خوانیم: هما مرغی است که استخوان می‌خورد. پشتش سیاه مایل به خاکستری، سینه‌اش حنایی بی‌نقش، دو شاخ مانند شاخ بوم و ریش زیبا و بالهایی از قره قوش بلندتر. در ادبیات فارسی او را مظهر فرّ و شکوه می‌دانند و به فال نیک گیرند. مرغی است مبارک که چون پیدا شود، مردم به تفرّج در زیر سایه او روند (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۳۵۲۲).

هما- **humâk** مرغ خوب، فرخنده، مرغی نظیر شاهین دارای جثه بزرگ که خوراکش استخوان است و قدما می‌پنداشتند، سایه‌اش بر سر هرکسی بیفتد به سعادت و کامرانی خواهد رسید. «در میمنت و سعادت به او مثل میزنند» (عمید، ۱۳۶۲: ۱۹۷۵).

هما مرغی است، افسانه‌ای همانند سیمرغ که فرخنده فال و پیک سعادت پنداشته شده، قدما معتقد بوده‌اند که مرغی است استخوان خوار که جانوری نیازارد و هر گاه بر سر کسی نشیند او را پادشاه کند. برای رسیدن به پادشاهی کافی بوده است که سایه‌ی همای بر سرکسی بیفتد. به نظر می‌رسد لغت «همایون» در فارسی با نام این پرند ارتباط داشته باشد. همچنین به نظر برخی نام این پرند یادآور گیاه معروف «هوم» یا «هوم» است (با تلخیص، یاحقی، ۱۳۷۵: ۴۵۱).
هما واژه‌ای فارسی است و سایه آن، فرد را به مراتب بالا می‌رساند. «هما لفظی است فارسی و به معنای مرغی است که می‌پندارند اگر سایه آن بر سر کسی افتد، به مراتب بالا می‌رسد و به همین جهت به پادشاه و مردم صاحب عزت اطلاق می‌شود» (جرّ، ۱۳۷۷: ۲۱۳۴).

بنا به گفته ابن سیرین به خواب دیدن همای نیز دلیل عزت و کامرانی است (تفلیسی، ۱۳۸۳: ۳۰۹).

همای در اوستا

پورداوود می‌گوید: هومیا **hu.mayâ** و هومایا **hu-mâyâ** به معنی فرخنده و خجسته در اوستا بسیار به کار رفته است.

همچنین در اوستا آمده است که فرّ به شکل مرغی از جمشید بیرون شتافت: «پس از آن که او به سخن نادرست و دروغ دهان بیالود فرّ آشکارا به کالبد مرغی از او بیرون شتافت» (دوستخواه، ۱۳۷۱: ۴۹۰). در پاره بعدی آمده است که فرّ به کالبد مرغ وارغن از جمشید بیرون شتافت. «نخستین بار فرّ بگسست، آن فرّ جمشید، فرّ جم پسر ویونگهان به کالبد مرغ وارغن به بیرون شتافت» (همان) یا حقی معتقد است که مرغ وارغن که فر به شکل آن از جمشید جدا شده است، نوعی مرغ شکاری از جنس شاهین است. «فرّ کیانی و فرّ ایرانی در اوستای قدیم، به صورت مرغ «وارغن» نموده شده که در واقع نوعی مرغ شکاری از جنس شاهین است» (یا حقی، ۱۳۷۵: ۲۷۰).

در اوستا توصیف‌های شگفتی از مرغ وارغن آمده است. در بندهای (۳۵-۳۸) بهرام یشت «بزرگ شهپر» و «مرغکان مرغ» خوانده شده است. علاوه بر این پر مرغ وارغن، تونایی ناچیز کردن جادوی دشمن را داراست. اگر کسی استخوان یا پری از این مرغ را با خود داشته باشد، شکست ناپذیر خواهد بود: «پری از مرغ «وارغن»ی بزرگ شهپر بجوی و آن را بر تن خود بسپار و بدان پر، [جادویی] دشمن را ناچیز کن. کسی که استخوان یا پری از این مرغ دلیر با خود داشته باشد، هیچ مرد توانایی او را از جای بدر نتواند برد» (دوستخواه، ۱۳۷۱: ۴۳۸).

پر مرغ وارغن به دارنده آن بزرگواری و فرّ خواهد بخشید: «آن پر مرغکان مرغ بدان کس پناه دهد و بزرگواری و فرّ بسیار بخشند» (همان).

همگان از دارنده‌ی پر مرغ وارغن هراسان خواهند بود: «آن کس که این پر با اوست، همگان از او هراسانند» (همان). مرغ وارغن، در میان پرندگان تندترین، بلند پروازترین و سبک پروازترین است: «... وارغن که در میان پرندگان تندترین و در میان بلند پروازترین، سبک پروازترین است...»

... در میان جانوران، تنها اوست که خود را از تیر پیران تواند رهانید.

... اوست که در تنگه‌های کوهساران [شهپر] بسپارد، که بر ستیغ کوهها بسپارد، که در ژرفای دره‌ها و بستر رودها بسپارد، که بر شاخساران بسپارد و...» (همان، ۴۳۵).

اگر همای را همان (مرغ وارغن) بدانیم؛ می‌توانیم بدرستی پیشینه‌ی هما را در اوستا و در (مرغ وارغن) جستجو کنیم.

همای و عقاید خرافی

زندگی همای با برخی عقاید خرافی آمیخته شده است. در فرّخ‌نامه جمالی چنین می‌خوانیم: «اگر استخوان پای او را از راست بر خداوند نفرس مالند و ببندند درد بنشانند، و باید که راست به راست و چپ بر چپ نبود تا فایده کند. اگر زهره او با زهره باشه و زهره مرغ آبی به هم بسایند و به ماء‌الطلّ بیامیزند و این آب آن است که بر قضیب افتد و در چشم بخار کند و آب دویدن باز دارد. اگر مغز او با مغز کلاغ سیاه و مغز شقراق و مغز گربه سیاه خشک کنند و به هم بیامیزند هر که از آن در چشم کشد، پریان ببند و اگر پر او در خانه دود کند، مار و هوام و کژدم بگریزند» (مطهر جمالی یزدی، ۱۳۸۶: ۸۴). در مورد چگونگی زاد و ولد آن نیز عقایدی خرافی وجود دارد: «هما مرغیست بچنه کبوتر و منقار آن زرد و بال آن سبز و زمردی و اندک سپیدی دارد و دم آن مله رنگست و در آن جزیره (چین) بر هیچ زمین و شاخ درخت ساکن نگردد و همیشه در حرکت است و بمرتب‌ای اضطراب و جنبش دارند که ماده آن بر پشت نر بیضه گذارد و متعدد نیز نگردد و بیشتر از سالی نیز عمر نکند» (هدایت، ۱۳۱۲: ۱۳۶).

ابوبکر مطهر جمالی یزدی نیز در فرخ نامه می‌گوید: «همای مرغی باشد مبارک و سایه وی فرخنده دارند و آن را به لفظی دیگر «استخوان شکن» گویند، از بهر آنکه کعب پای شتر در متقار گیرد و به یک حرکت خرد کند و بر فرق سر او موی باشد و به تازی آن را «رَخمه» گویند» (مطهر جمالی یزدی، ۱۳۸۶: ۸۴).

در عجایب المخلوقات محل زندگی این پرنده صاعون معرفی شده است و گفته شده که «هر مدتی ظاهر گردد و گرد شهر می‌گردد و آنکه بر سر شخص نشیند، آن سال فراخی بود. پس اتفاق کردند بر سر هرکسی نشیند او را ملک کنند و او را پادشاهی دهند. پس روزگاری دراز این همانا پدید شد» (طوسی، ۱۳۴۵: ۵۱۶). جمعی گفته‌اند که آن کرکس است که مردار خورد و از آن جنس بسیار است و همای سعادت معروف است. در تاریخی دیده شده که در جزایر قریب به چین طیور غریب بهم رسند (هدایت، ۱۳۱۲: ۱۳۶).

همای در «همای و همایون»

«همای و همایون» نخستین منظومه از مثنوی‌های پنجگانه خواجه کرمانی، معروف به «نخلبند شاعران» از شاعران بزرگ و توانای قرن هشتم است. این منظومه که شاعر آن را در سی سالگی (۷۱۹) آغاز کرده و آن را پس از ۱۳ سال، به سال (۷۳۲) هجری به پایان رسانید (صفا: ۱۳۸۲، ۱۵۹) «همای و همایون» از نوع آثار بزمی و عاشقانه است و موضوع اصلی آن داستان عشق همای (پسر پادشاه شام) و همایون (دختر خاقان چین) و شرح ماجراهایی است که برای آنان پیش می‌آید. تعداد ابیات آن بالغ بر ۴۴۳۵ بیت در بحر متقارب است. در این منظومه نیز به ایهام از همای سعادت و همای پسر پادشاه شام یاد شده است:

به فال همایون و فر همای بر افراخت چتر همایون همای

(خواجه کرمانی، ۱۳۴۸: ۸۸)

علاوه بر اینکه همای را پرنده‌ای معروف می‌شناسیم؛ *homây* در «فروردین یشت» اوستا دختر «کی گشتاسب» و خواهر اسفندیار است. همای، نام یکی از موبدان و بزرگان ایرانی در زمان بهرام گور است که ایرانیان او را به پیامبری نزد خاقان چین که به ایران لشکر کشیده بوده فرستادند. نام این موبد در شاهنامه آمده است (شهیدی مازندرانی، ۱۳۷۷: ۷۶۰). همای در هفت پیکر نظامی گنجوی نام دختر قیصر روم است و زن بهرام گور (معین، ۱۳۶۳: ۲۲۹۵).

همای در ادبیات فارسی

در ادبیات فارسی همای به عنوان مظهر سعادت بخشی و فر حضور دارد. در واقع می‌توان حضور همای در ادبیات فارسی را در سه بخش ۱- ادبیات حماسی با توجه با شاهنامه فارسی و آمیختگی‌های همای با سیمرغ، ۲- ادبیات عرفانی با توجه به منطق الطیر عطار نیشابوری و ۳- ادبیات غنایی با توجه به دیوان‌های شاعران فارسی زبان بررسی کرد.

همای در ادبیات حماسی

در بررسی همای در ادبیات حماسی چند نکته قابل توجه است: ۱- نشان درفش ایرانیان، ۲- ویژگی‌های ظاهری سیمرغ و همای و ۳- فر همای.

ولف یکی از معانی همای در شاهنامه فردوسی را درفشی می‌داند که صورت عقاب بر آن منقوش بوده است. (برهان، ۱۳۷۶:۲۳۶۵) استاد پورداود نیز عقاب را نقش علم ایرانیان ذکر کرده است و همای را که در حقیقت پرنده‌ای متفاوت با عقاب است به معنای عقاب آورده است (پور داود، ۱۳۸۰:۳۱۳).

درحالی که مطابق شاهنامه فردوسی نقش پرچم ایرانیان همای بوده است نه عقاب. فردوسی از درفش همای پیکر یاد کرده است:

درفشی پس پشت پیکر همای سپهد همی داشت برپیل جای
(فردوسی، ۱۳۸۵:۳۱۳)

و در جای دیگری می‌گوید:

پس هر درفشی، درفشی به پای چه از اژدها و چه پیکر همای
(همان، ۵۲۵)

بنابراین، سخن ولف که همای را به عقاب تعبیر کرده است، پذیرفتنی نیست. یاحقی نیز بدون توجه به (درفش همای پیکر) از درفش عقاب پیکر نام می‌برد. «عقاب زرین، از قدیم نشانه علم ایرانیان بوده و در شاهنامه مکرر از درفش عقاب پیکر ایران یاد شده است» (یاحقی، ۱۳۷۵:۲۷۱).

شاید آنچه باعث چنین برداشت‌های شده است، نقش عقاب در فرهنگ‌های مختلف است. عقاب پرنده تیز پرواز آسمان‌هاست. قدرت این پرنده در شکار حیوانات باعث شده بود که روی غلم‌های بسیاری از کشورها از جمله روم، تصویر آن نصب شود. انس و الفت پادشاهان با عقاب هم قابل توجه است. عادت پادشاهان روم آن بود که هنگام حرکت، شاهین‌ها (عقاب‌ها) بر فراز سر آنان حرکت کنند و این علامت بزرگی آنها به شمار می‌آمد. (یاحقی، ۱۳۷۵:۲۷۰). در ادبیات فارسی نیز عقاب نماد قدرت و اقتدار و پادشاهی است و چون پادشاهان از این پرنده به هنگام شکار استفاده می‌کردند؛ لذا کتب متعددی تحت عنوان «بازنامه» تألیف شده است (همان، ۲۷۱). عقاب از پرندگان مقدس در نزد آمریکایی‌ها است. سرخ پوستان آمریکا از پر عقاب در کلاه‌های خود استفاده می‌کنند (بنوا، ۱۳۷۹:۴۴). در اساطیر مصری نیز بین باز و پادشاهی نسبتی وجود دارد (هارت، ۱۳۷۴:۳۷).

آنچه باعث شده در این سخنان تردید کنیم، هویت نامعلوم همای (مرغ وارغن) و استفاده از نام‌های مختلف برای این پرنده است. معین وارغن را به شاهین و عقاب تعبیر کرده است (معین، ۱۳۸۰:۱۲۰۸) وحیدی مرغ وارغن را به شاهین سپید، سیمرغ، همای خوشبختی و مرغ دولت تعبیر نموده است (وحیدی، ۱۳۷۲:۹۱) یاحقی هم مرغ وارغن را مرغی شکاری از جنس شاهین دانسته‌اند (یاحقی، ۱۳۷۵:۲۷۰).

به نظر می‌رسد که هویت (مرغ وارغن) اوستا با سیمرغ افسانه‌ای خلط شده است. سیمرغ مرغی است که در البرز کوه جای دارد و بسیار بزرگ است که چون در آسمان پدیدار می‌شود، همچون ابری به نظر می‌رسد. سیمرغ دانا و سخنگوست و پر وی خاصیت دارویی دارد (شعار و انوری، ۱۳۸۲:۱۳۹).

در داستان رستم و اسفندیار پر سیمرغ باعث مداوای زخم‌ها و جراحات‌های رستم و رخس شده است:

بران خستگی‌ها بمالید پر هم اندر زمان گشت با زیب و فر
(فردوسی، ۱۳۸۵:۷۴۷)

سیمرغ در اوستا به صورت meregho-saena سئنه (saena) آمده است. «سئن» یا «مرغو سئن» و در پهلوی «سن مورو» و در فارسی «سیمرغ» یا «سیرنگ» نام مرغی افسانه‌ای است که در اوستا و کتاب‌های پهلوی آشیانه او بر فراز درخت «ویسپویش» در میان دریای فراخ کرت و در شاهنامه بر فراز البرز کوه است» (دوستخواه، ۱۳۷۱: ۱۰۱۴). یاحقی «مرغ سئنه» را شاهین یا عقاب می‌داند و نام‌های دیگر آن را آله، چرخ، شهباز و باز عنوان می‌کند و می‌گوید به دلیل «تقدس به شاه مرغان شهرت یافته است» (یاحقی، ۱۳۷۵: ۲۷۰) در حالی که می‌دانیم مرغ سئنه سیمرغ است که به شاه مرغان شهرت دارد.

در اوستا بال‌های بزرگ سیمرغ و ابر بارور که در پهنه آسمان گسترده می‌شود، شبیه به هم هستند. در کرده پانزدهم از بهرام یشت صراحتاً نام سیمرغ بیان شده است: «بشد که پیروزی و فرّ [بهرام]، این خانه و گله گاوان را فراگیرد؛ همان سان که «سیمرغ» و ابر بارور کوه‌ها را فرا می‌گیرند» (دوستخواه، ۱۳۷۱: ۳۴۹).

در حالی که مرغ وارغن، در میان پرندگان تندترین، بلند پروازترین و سبک پروازترین است: «... وارغن که در میان پرندگان، تندترین و در میان بلندپروازترین، سبک پروازترین است...»

در ادبیات فارسی همای یکی از مظاهر فرّ، به شمار آورد. فر را اینگونه تعریف کرده‌اند: «فر، فره، خره این لغت در پهلوی xvarreh و در پازند xvareh و در فارسی خره و خوره گردیده. کلمه مذکور در پارسی باستان به صورت فرنه farna آمده و در پارسی فر، فره گردید و لغات فرخ، فرخنده، فرخان، و فرهی از همین ریشه است» (معین، ۱۳۳۸: ۴۱۲). اگر به باورهای پیشینان رجوع کنیم، خواهیم دید که آنان پادشاهان را ظلّ الله می‌دانسته‌اند. پس می‌توان مفهوم فره را در اساطیر ایرانی در حالت تکامل یافته خود نیرویی دانست، آسمانی که در نزد شاهان جای دارد و اگر شاهان خطایی کنند فره از ایشان روی گردان می‌شود. فر نه مستقیماً بر شاهان؛ بلکه بر جانوری فرود می‌آید و تا آن جانور از آن پادشاه بود، سلطنت او استوار بود (بهار، ۱۳۵۲: ۶۱).

اگر منظور از مرغ وارغن، همان سیمرغ است، ما در ویژگی‌های آن‌ها تفاوت‌هایی می‌بینیم. مثلاً در ویژگی سیمرغ دارا بودن فر را نمی‌بینیم (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۷۸) در حالی که در اوستا صراحتاً آمده است که فرّ به صورت (مرغ وارغن) از پیکر جمشید جدا شده است.

در فرهنگ‌های لغت و در ذیل واژه همای، سعادت بخشی و فرخندگی از ویژگی‌های این پرنده به شمار آمده است. هما در افسانه‌ها رمز سعادت، دولت و پادشاهی شناخته شده است و سعادت بخشی او جز بدیهیات به شمار رفته است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۶۲). در ادب فارسی و در دیوان شاعران، بسیار به این موضوع اشاره شده است.

وحیدی سیمرغ را مرغوسئن = سن موردک، سن مورد- مرغ وارغن = نماد ایزد ورث رغن = وره‌رام = بهرام = ایزد پیروزی = شاهین سپید = همای خوشبختی = مرغ دولت ترجمه کرده‌اند (وحیدی، ۱۳۷۲: ۹۱).

اگر مرغ سئنه همان سیمرغ شاهنامه است، چرا وحیدی «مرغ وارغن» را هم ردیف سیمرغ دانسته است؟ مرغ سئنه (سیمرغ) و مرغ وارغن دو مرغ جداگانه‌اند که در اوستا از آن‌ها نام برده شده است؛ توصیفاتی که در اوستا برای مرغ وارغن ذکر شده متناسب با سیمرغ غول پیکر نیست، مثلاً تیزپروازی جزء ویژگی‌های مرغ وارغن است، در حالی که سیمرغ چون ابر پهنه آسمان را فرا می‌گیرد.

اگر بپذیریم که نقش عَلم ایرانیان همای بوده است نه عقاب و همچنان که قبلاً گفتیم ویژگی‌های مرغ وارغن با سیمرغ همخوانی ندارد؛ باید گفت مراد از مرغ وارغن همان همای امروزی است نه سیمرغ.

همای در ادبیات عرفانی

همای در ادبیات عرفانی نیز جایگاهی ویژه دارد. حضور او را در منطق الطیر می‌بینیم که به نقش خود در به پادشاهی رساندن دیگران اشاره می‌کند:

پیش جمع آمد همای سایه بخش
خسروان را ظل او سرمایه بخش
زان همای بس همایون آمد او
کز همه در همت افزون آمد او
(عطار، ۱۳۸۳: ۲۷۳)

همای متذکر می‌گردد که از آنجا به این مقام رسیده است که سگ نفس خود را خوار داشته و به استخوان خواری عادت داده است:

نفس سگ را خوار دارم لاجرم
عزت از من یافت افریدون و جم
پادشاهان سایه پرورد من اند
هر گدای طبع نی مرد من اند
نفس سگ را استخوانی می‌دهم
روح را زین سگ امانی می‌دهم
(همان)

همای به «خسرو نشانی» خود اشاره می‌کند و هدهد او را مورد خطاب قرار داده و به او می‌گوید: «اگر سایه تو پادشاهی می‌بخشد، پس خود پادشاهی پایدار نیست، در حال خود تأمل کن و تبه روزی خویش را بنگر» (فروزانفر، ۱۳۳۹: ۳۵۸)

نیستت خسرو نشانی این زمان
همچو سگ با استخوانی این زمان
من گرفتم خود که شاهان جهان
جمله از ظل تو خیزند این زمان
لیک فردا در بلا عمر دراز
جمله از شاهی خود مانند باز
سایه تو گر ندیدی شهریار
در بلا کی ماندی روز شمار؟
(همان، ۲۷۴)

همای در منطق الطیر عطار نمودار کسانی است که شیفته نفوذ و تأثیر خود در اجتماع می‌شوند و از راه زهد و گوشه نشینی می‌خواهند در ارباب جاه نفوذ داشته باشند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۷۸؛ یاحقی، ۱۳۷۵: ۴۵۲).

همای که پرنده‌ای تک زیست و منزوی است؛ در ادب عرفانی نیز مظهر گوشه‌نشینی و استخوان خواری و قناعت است (فتوحی، ۱۳۸۵: ۲۳۱).

همای در ادبیات غنایی

حضور همای در ادبیات غنایی از چند منظر قابل توجه است: ۱- اشاره به استخوان خواری و قناعت همای، ۲- اشاره به سعادت بخشی، فر و سایه همای، ۳- تقابل همای با سایر پرندگان؛ بویژه جغد و باز. در این بخش به بیان نمونه‌های از دیوان‌های شعر شاعران فارسی‌گوی پرداخته‌ایم؛ البته به علت محدودیت مقاله ناچار بوده‌ایم، از میان نمونه‌های فراوان کلاسیک، نمونه‌هایی هم از ادب معاصر که در این سه زمینه برجسته‌تر بوده‌اند، انتخاب کنیم. این مسأله باعث شده است در برخی نمونه‌ها علاوه بر اینکه توالی تاریخی حضور شاعران بخوبی رعایت نشده، بیتی از شاعری کلاسیک در کنار بیتی از یک شاعر معاصر قرار گیرد.

۱- اشاره به استخوان خواری و قناعت همای

در ادبیات فارسی بارها به استخوان‌خواری همای اشاره شده و شاعران همای، استخوان خواری همای و قناعت این پرنده را با کمک آرایه مراعات النظیر به تصویر کشیده‌اند.

خاقانی در بیت زیر و در شکایت از روزگار، علاوه بر رعایت تناسب بین همای و استخوان، زاغ را نماد حرص می‌داند. در چنین زمانه‌ای کمترین چیزها که ریزه و استخوان باشد به دست نمی‌آید:

زاغ حرص و همای همت را ریزه و استخوان نمی‌بایم
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۹۲)

معروفترین سخنی که در زمینه استخوان خواری همای آمده، بیتی است از سعدی در گلستان:

همای بر همه مرغان از آن شرف دارد که استخوان خورد و جانور نیازارد
(سعدی، ۱۳۸۴: ۸۸)

عراقی در بیت زیر ضمن توجه به تناسب بین همای، سایه همای و استخوان خواری همای، علت عدم وصال با معشوق را پوسیده استخوان بودنش ذکر می‌کند:

بر من همای وصلت سایه از آن نیفکند که از محنت فراق پوسیده استخوانم
(عراقی، ۱۳۸۱: ۱۲۳)

کلیم‌کاشانی علت بی استخوان نماندن همای را قناعت او می‌داند:

نمی‌خورد روزی کسی که قانع شد همای هرگز بی استخوان نمی‌ماند
(کاشانی، ۱۳۶۲: ۱۷۹)

استخوان‌خواری همای به صورت موضوعی دستمایه شاعران شده است تا این موضوع را در کنار سایر واژگان مرتبط با همای از جمله سعادت‌بخشی و سایه همای قرار دهند. صائب خود را در به دولت رساندن دیگران چون همای داند با این تفاوت که او بی چیز و فقیر است:

از سایه‌ام اگر چه به دولت رسند خلق یک مشت استخوان نبود چون همای مرا
(برهان، ۱۳۷۶: ۲۲۱)

قائنی در بیت زیبای زیر، خود را به علت در اوج کمال بودن به همای و به علت سکونت در قاف قناعت به سیمرغ تشبیه کرده است. (هر چند همای به قناعت مشهور است نه سیمرغ) قاف قناعت نیز تشبیه دیگر این بیت است. همحروفی حرف قاف زیبایی این بیت در او چندان کرده است.

من آن همای اوج کمالم که بُد مُدام سیمرغ وار قاف قناعت مقرر مرا
(قائنی، ۱۳۳۶: ۲۵)

پروین، کسی را روشن ضمیر می‌داند که با وجود نعمت‌های رنگارنگ دنیایی، روزی او استخوان (غذای اندک و بی ارزش) است:

روشن ضمیر آنکه از این خوان گونه گون قسمت همای وار بجز استخوان نداشت
(اعتصامی، بی‌تا: ۱۰۱)

۲- اشاره به سعادت بخشی، فر و سایه همای

سایه و فرّ از جمله واژگانی هستند که با پرنده هما در ارتباطند. در ادب فارسی به این نکات فراوان اشاره شده است. در بیت زیر همای حملی کنایه از خورشید است. وقتی در برج حمل قرار می‌گیرد. نظامی درخشش و نورانیت خورشید در برج حمل را به فر همای تشبیه کرده است.

فر همای حملی داشستی اوج هوای ازلی داشستی

(نظامی، ۱۳۸۷: ۳۵۷)

انوری در مدح سیدمجدالدین اباطالب بن نعمه با استفاده از اغراق ممدوح را کسی می‌داند که همای بر خاک درش رشک می‌برد:

آنکه از ابر کفش آب خورد کشت امید وآنکه از خاک درش رشک برد فر همای

(انوری، بی‌تا، ۲۹۴)

سعدی در باب اول بوستان و در «حکایت در تدبیر و تأخیر سیاست» می‌گوید امید و طمع من این بود که بختم بال همای را بر سرم بیندازد؛ اما خردم به من گفت همای سعادت نمی‌بخشد اگر سعادت می‌خواهی به سایه بوبکر سعد بیا:

طمع بود در بخت نیک اخترم که بال همای افگند بر سرم
خردگفت دولت نبخشد همای گراقبال خواهی در این سایه آی

(سعدی، ۱۳۸۱: ۵۰)

سیف فرغانی با توجه به هما و سایه او، عشق به معشوق را به هما تشبیه کرده و آرزو کرده است که سایه این عشق از آشیان دلش خالی نشود:

همای عشق ترا هست آشیانه دلم مباد سایه این مرغ از آشیان خالی

(فرغانی، ۱۳۶۴: ۲۵۲)

حافظ می‌گوید به همای که سایه‌اش خوشبختی می‌آورد، بگو بر دیاری که ارزش‌ها جا به جا شده و ارزش طوطی کمتر از زغن است، سایه می‌فکن:

همای گو میفکن سایه شرف هرگز بر آن دیار که طوطی کم از زغن است

(حافظ، ۱۳۸۳: ۸۶)

در بیت زیر حافظ با کمک آرایه‌ی اغراق خطاب به معشوق می‌گوید:

جلوگاه طایر اقبال گردد هر کجا سایه اندازد همای چتر گردون سای تو

(همان، ۲۵۰)

حافظ معتقد است که دولت را باید از مرغ همایون (همای) طلبید نه از زاغ و زغن:

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او زآنکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود

(همان، ۸۵)

در بیت زیر قرار گرفتن در سایه فر هما باعث می‌شود شخص به مقام والایی دست پیدا کند:

هر که او در سایه فرّ هما مأوا گرفت گرچه گنجشکی بود شهباز گردد عاقبت

(شاه نعمت الله ولی، بی‌تا، ۸۶)

وحشی ضمن ارزش گذاری به پر عقاب، خرسند است که لااقل فرهما و سایه او باقی مانده است:

گر ریخت پرّ عقابی، فرهما بماند
جاوید سایه او بر فرق ما بماند
(وحشی بافقی، ۱۳۵۳: ۱۸۵)

در بیت زیر وحشی با جانبخشی به دل؛ به دل توصیه می‌کند که طلب سایه همای شرف سخت است و دل نباید زود خسته شود:

دلا اگر طلبی سایه همای شرف
مشو ملول گرت چرخ ناتوان دارد
(همان)

بیدل دهلوی در بیت زیر موی پریشان بینوایان را به سایه هما تشبیه کرده است:

جنون بینوایان هر کجا بخت آزما گردد
به سر موی پریشان سایه بال هما گردد
(دهلوی، ۱۳۸۴: ۶۰۷)

زیباترین بیت در این زمینه بیت معروفی است از شهریار که در آن حضرت علی(ع) به همای رحمت تشبیه شده است که به ماسوا سایه خوشبختی و سعادت را افکنده است:

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را
که به ما سوا فکندی همه سایه هما را
(شهریار، بی تا: ۷۶)

۳- تقابل همای با سایر پرندگان بویژه جغد و باز

در ادبیات فارسی هما پرندۀ ای فرخنده و جغد پرندۀ ای شوم است. تقابل صفات این دو پرندۀ در بسیاری از اشعار فارسی گواهی بر این مدعا است. در این اشعار جغد نماد شومی و نحوست و همای نماد فرخندگی و سعادت است.

در بیت زیر ناصر خسرو جغد را به عنوان مظهر شومی در تقابل با همای قرار داده است:

جغدک چون همای نام نهادی
ناید هرگز ز جغد شوم، همایی
(ناصرخسرو، ۱۳۳۵: ۱۲۵)

سعدی توجه به جغد با وجود حضور هما را کوتاه نظری و سست رایی می‌شمارد:

تو کوتاه نظر بودی و سست رأی
که مشغول گشتی به جغد از همای
(سعدی، ۱۳۸۱: ۹۴)

سعدی بی هنر و هنرمند را چون بوم و همای می‌داند و می‌گوید، حتی اگر همای معدوم هم شود کسی زیر سایه جغد نمی‌رود:

کس نیاید بزیر سایه بوم
ور همای از جهان شود معدوم
(سعدی، ۱۳۸۴: ۵۶)

خواجوی کرمانی در بیت زیر همای را بر باز ترجیح می‌دهد:

باز هر چند که در دست شهان دارد جای
نیست در سایه‌اش آن یمن که در پر همای
(خواجوی کرمانی، بی تا: ۷۴۳)

طالع فرخنده، همای را خجسته کرده است و گرنه بوم هم دارای پر و بال است:

شد از نتیجه طالع خجسته ظل هما
وگرنه همچو هما بود بوم را پر و بال
(وحشی بافقی، ۱۳۵۳: ۲۴۰)

فرخی در توصیف فضای خفقان آلود زمانش می‌گوید؛ خفقان و شومی و بدی آنقدر زیاد شده است که اگر فرهما نیز شوم شود نباید تعجب کرد:

بس ناله جغد کاندر این بوم آید نشکفت اگر فرهما شوم آید
(فرخی یزدی، ۱۳۵۷:۱۳۵)

تا هما سایه بر سر کسی نیفکند حتی جغد هم به ویرانه او پا نمی‌گذارد:

تا نشود آن هما سایه فکن بر سرم پا نگذارد ز ننگ جغد به ویرانه‌ام
(فروغی بسطامی، ۱۳۳۶:۱۳۱)

برخی شاعران هم هما، مگس، بوتیمار و کلاغ را در تقابل با یکدیگر قرار داده‌اند. در طنز نیشدار مولانا که احتمالاً شخص خاصی را مد نظر دارد، اگر مگس تأویل به رأی نکند، بخت و اقبال او را به مقام همایی می‌رساند:

گر مگس تأویل بگذارد به رای آن مگس را بخت گرداند هما
(مولوی، ۱۳۸۵:۵۲)

اوحدی بنده سالکی را توصیف می‌کند که چون منیت او از وی جدا شود، به آنچنان مقام و مرتبه‌ای می‌رسد که اگر بر زمین بگذرد آسمان می‌شود و اگر به مگس نگاه کند، همای می‌گردد:

بر زمین بگذری، سما گردد در مگس بنگری، هما گردد
(اوحدی اصفهانی، ۱۳۴۰:۶۲۱)

رهی معیری در توصیف معشوق، او را در فرخندگی به همای و در اسیر غم شدن به بوتیمار تشبیه کرده است:

تو همای سعادت ز چه روی صید غم گشته‌ای چو بوتیمار؟
(معیری، ۱۳۸۱:۳۳۰)

در بیت زیر کلاغ نماد زشتی و همای نماد خوبی است:

در هر قبیله بیش و کم و خوب و زشت هست مرغی کلاغ لاشخور و دیگری هماغس
(اعتصامی، بی تا: ۳۳۰)

نتیجه

همای، پرنده‌ای است که در فرهنگ پیش از اسلام در پرچم‌ها و درفش‌های ایرانیان دیده می‌شود. به نظر می‌رسد، ایرانیان براساس اعتقادات خود که همای را فرخنده می‌پنداشتند؛ از نقش و پیکر این پرنده در درفش‌های خود استفاده می‌کردند و آن را به فال نیک می‌گرفتند. «مرغ وارغن» که در اوستا از آن نام برده شده است، همان «همای» است نه سیمرغ؛ زیرا ویژگی‌های این دو پرنده با هم همخوانی ندارد و تنها به سبب برخی ویژگی‌های مشترک است که این دو را با هم در آمیخته‌اند. بنابراین قول بزرگانی چون معین، ولف و پورداوود را باید به دیده تردید نگریست. از آنجا که شکل ظاهری همای با پرندگانی چون کرکس، عقاب و شاهین شباهت‌هایی دارد؛ لذا همین شباهت‌ها باعث شده است که در فرهنگ‌های لغت شاهد اسامی سایر پرندگان شکاری در کنار این پرنده باشیم. گفتنی است که عدم اطلاع درست از نحوه زیست این پرنده و افسانه‌های که پیرامون آن تنیده شده است، در ایجاد چنین اشتباهاتی نمی‌تواند بی‌تأثیر باشد. بر خلاف آنچه شهرت یافته همای فقط استخوان نمی‌خورد؛ بلکه مردار هم بخشی از غذای این پرنده را تشکیل می‌دهد.

منابع

- ۱- اسکات، درک. (بی تا). **پرندگان ایران**، انتشارات سازمان حفاظت محیط زیست.
- ۲- اعتصامی، پروین. (بی تا). **کلیات دیوان پروین اعتصامی**، به کوشش حسن برازان، بی تا.
- ۳- انوری، علی بن محمد (بی تا)، **دیوان انوری**، به کوشش سعید نفیسی، مؤسسه مطبوعاتی پیروز.
- ۴- اوحدی، رکن الدین. (۱۳۴۰). **کلیات اوحدی اصفهانی معروف به مراغی**، با تصحیح و مقابل و مقدمه سعید نفیسی، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر.
- ۵- برهان، محمدحسین بن خلف. (۱۳۷۶). **برهان قاطع**، به کوشش محمدمعین، جلد چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۶- بنوا، گلوك. (۱۳۷۹). **جهان اسطوره شناسی**، ترجمه جلال ستاری، جلد سوم، تهران: نشر مرکز.
- ۷- بیدل دهلوی، عبدالقادرین عبدالخالق. (۱۳۸۴). **دیوان**، تصحیح خلیل الله خلیلی، دو جلد، تهران: نشر سیمای دانش.
- ۸- بهار، مهرداد. (۱۳۵۲). **اساطیر ایران**، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۹- پورداد، ابراهیم. (۱۳۸۰). **فرهنگ ایران باستان**، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۱۰- پورنامداریان، تقی. (۱۳۷۴). **دیدار با سیمرخ**، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۱- تفریسی، دانیال ابوالفضل جیش بن محمد ابراهیم. (۱۳۸۳). **تعبیر خواب کامل امام صادق (ع) - ابن سیرین**، تصحیح مجید بابکی، قم: انتشارات مشهور.
- ۱۲- جُرّ، خلیل. (۱۳۷۷). **فرهنگ لاروس**، ترجمه حمید طبیبیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۳- حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۸۳). **دیوان**، براساس نسخه محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: انتشارات آسیم.
- ۱۴- خاقانی، بدیل بن علی. (۱۳۸۸). **دیوان**، به کوشش ضیاءالدین سجادی، تهران: انتشارات زوار.
- ۱۵- خواجوی کرمانی. (۱۳۶۲). **همای و همایون**، با تصحیح کمال عینی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۶- دوستخواه، جلیل. (۱۳۷۱). **اوستا: کهن ترین سروده‌ها و متنهای ایرانی**، دو جلد، تهران: انتشارات مروارید.
- ۱۷- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). **لغت نامه دهخدا**، جلد پانزدهم، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۱۸- زنجانی، برات. (۱۳۸۷). **احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۹- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۱). **بوستان سعدی**، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- ۲۰- ----- (۱۳۸۴). **گلستان**، بکوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات صفی عیشاه.
- ۲۱- سودآور، ابوالعلا. (۱۳۸۴). **فره ایزدی در آئین پادشاهی ایران**، تهران: انتشارات نی.
- ۲۲- سیف فرغانی، محمد. (۱۳۶۴). **دیوان**، تصحیح ذبیح الله صفا، تهران: انتشارات فردوس.
- ۲۳- شعار، جعفر و حسن انوری. (۱۳۸۲). **رزم نامه رستم و اسفندیار**، تهران: نشر قطره.
- ۲۴- شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۸۳). **منطق الطیر عطار**، انتشارات سخن.
- ۲۵- شهریار، محمد حسین. (بی تا). **کلیات دیوان شهریار**، اداره فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی.
- ۲۶- شهیدی مازندرانی، حسین. (۱۳۷۷). **فرهنگ شاهنامه**، نیشابور: نشر بلخ.

- ۲۷- صائب، محمد علی. (۱۳۷۰). دیوان، به کوشش محمد قهرمان، جلد اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۸- صفا، ذبیح الله. (۱۳۸۲). تاریخ ادبیات در ایران، جلد دوم، تهران: انتشارات فردوس.
- ۲۹- طوسی، محمدبن احمد. (۱۳۴۵). عجایب المخلوقات، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳۰- عراقی، ابراهیم بن بزرگمهر. (۱۳۸۱). دیوان، با مقدمه و تصحیح پروین قائمی، تهران: انتشارات پیمان.
- ۳۱- عطوفت شمسی، مسعود. (۱۳۸۶). دایرة المعارف حیوانات ایران، تهران: انتشارات بدرقه جاویدان (عطوفت).
- ۳۲- عمید، حسن. (۱۳۶۲). فرهنگ عمید، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۳۳- فتوحی، محمود. (۱۳۸۵). بلاغت تصویر، تهران: انتشارات سخن.
- ۳۴- فرّخی یزدی، محمد. (۱۳۵۷). دیوان، با تصحیح و مقدمه حسین مکی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۳۵- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۵). شاهنامه فردوسی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره.
- ۳۶- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۳۹-۱۳۴۰). شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، انتشارات انجمن آثار ملی.
- ۳۷- فروغی، عباس بن موسی. (۱۳۳۶). دیوان، به کوشش حسین نحعی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۳۸- قائنی شیرازی، حبیب اله بن محمد. (۱۳۳۶). دیوان، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۳۹- کلیم، ابوطالب. (۱۳۶۲). دیوان، با مقدمه مهدی افشار، تهران: انتشارات زرین.
- ۴۰- مظہرجمالی یزدی، ابوبکر. (۱۳۸۶). فرّخ نامه، تهران: امیرکبیر.
- ۴۱- معیری، محمد حسین. (۱۳۸۱). کلیات رهی معیری، به کوشش رضا سجادی، تهران: انتشارات زوار.
- ۴۲- معین، محمد. (۱۳۶۳). فرهنگ فارسی، جلد ششم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۴۳- ----- (۱۳۸۰). فرهنگ معین، نشر سرایش.
- ۴۴- ----- (۱۳۳۸). مزدیسنا و تأثیر آن بر ادب فارسی، جلد اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۴۵- منصور، جمشید. (۱۳۸۷). راهنمای پرندگان ایران، تهران: انتشارات فرزانه.
- ۴۶- مولوی، جلال الدین محمدبن محمد. (۱۳۸۵). مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: انتشارات هرمس.
- ۴۷- ناصرخسرو. (۱۳۳۵). دیوان، با تصحیح نصرالله تقوی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر.
- ۴۸- نعمت الله ولی، نعمت الله بن عبد الله. (بی تا). دیوان، با مقدمه سعید نفیسی، بی جا.
- ۴۹- وحشی بافقی، کمال الدین. (۱۳۵۳). دیوان، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۵۰- وحیدی، حسین. (۱۳۷۲). «سیمرغ (مرغ فرمانروا)»، فصلنامه هستی، شماره ۳، سال اول، آبان.
- ۵۱- هارت، جرج. (۱۳۷۴). اسطوره‌های مصری، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- ۵۲- هدایت، صادق. (۱۳۱۲). نیرنگستان، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۵۳- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، انتشارات سروش.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی